

## بررسی عناوین مهم حقوق بشر در قواعد فقهی مذهب امامیه

محمد امین مهدوی<sup>۱</sup>، داود داداش نژاد<sup>۲</sup>، احمدرضا بهنیاافر<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>دانشجوی دکترای تخصصی فقه و مبانی حقوق دانشگاه آزاد دامغان

<sup>۲</sup>استادیار، عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران

نویسنده مسئول: dadashnejaddavood@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۲۰ / تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۷

### چکیده

قواعد فقهی مهم فقه اسلام و مذهب امامیه یکی از مهمترین منبع فقهی و حقوقی جهان اسلام و مذهب شیعه می باشد و در این تحقیق بر آن شدیم نسبت و رابطه این قواعد با حقوق بشر و مبانی آن مشخص شود که جایگاه حقوق بشر و مبانی آن در قواعد فقهی فقه اسلامی کجاست که پس از بررسی؛ ارتباط و اشتراکاتی میان برخی از این قواعد و حقوقی مثل حق حیات؛ کرامت انسانی؛ آزادی و مساوات و برابری مشخص و مبرهن است که در این مقاله این رابطه که از مفهوم قواعد بدست می آید مطرح شده است.

کلیدواژه: مبانی حقوق بشر؛ حق حیات؛ حق کرامت انسانی؛ حق آزادی؛ حق مساوات و برابری؛ حق تعلیم و تربیت؛ قواعد فقهی

### مقدمه

حقوق بشر به عنوان یکی از بارزترین و اساسی ترین مباحث بشر از زمان خلقت تا کنون می باشد که دستخوش اختلاف نظرها و تغییرات بسیاری شده که عواملی نظیر: دین؛ آداب و رسوم و محل زندگی و ... در ایجاد و تغییرات آن نقش بسزایی داشته است. این حقوق ریشه، اصولی دارند که به نوعی سرمنشاء سایر حقوق بوده و می توان به عنوان مبانی حقوق بشر معرفی شوند که تقریباً در سراسر نقاط جهان و میان انسانهای مختلف با اختلافات ناچیزی یکی هستند اصولی همچون: حق حیات؛ حق آزادی؛ حق کرامت انسانی؛ حق مساوات و برابری و حق تعلیم و تربیت. این تحقیق ضمن دقت نظر در میان اهم قواعد فقهی به عنوان یکی از مستندات حقوقی جهان اسلام و خاصه مذهب امامیه (۱۱۰ قاعده فقهی) قواعدی که دارای ارتباط و تناسب و اشتراک با مبانی موردنظر این تحقیق هستند شناخته و معرفی نماید.

### قاعده الزام

این قاعده چنین بیان می دارد: قانون فقهی «الزام» به این معناست: شیعیان در مواردی که بین فقه شیعه و غیر شیعه اختلاف نظر وجود دارد می توانند فرد غیرشیعه را وادار به پذیرش قوانین دین و مذهب خودش کنند هرچند آن قانون در فقه شیعه پذیرفته شده نباشد.

### قاعده تسلیط

#### حق آزادی و کرامت انسانی

این قاعده برگرفته از این حدیث نبوی «الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم» می باشد که بدین معنی است: مردم بر جان و مال خویش، سلطه و اختیار دارند. مویدات قرآنی این قاعده آیات ۲ و ۲۹ سوره مبارکه نساء ذکر شده است. (آیه ۲: وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ ۖ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ ۖ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ ۚ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا آیه ۲۹: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ) در این آیات اشاره به دادن سهم یتیمان، عدم تبدیل مال مرغوب با مال نامرغوب و دستور اجتناب از استفاده و خوردن مال ایشان به صورت مخلوط شده در مال خودمان همچنین عدم خوردن مال یکدیگر در تجارت به شیوه غیر شرعی و قانونی که با کلمه باطل در آیه ۲۹ از آن یاد شده که در تفاسیر باطل بدین شکل تعبیر شده است: هر نوع تصرفی که بر مبنای «حق» نباشد، ممنوع است. (قرآنی تفسیر نور، شرح سوره نساء) و یا در تعبیری دیگر از کلمه باطل عیاشی» از حضرت صادق علیه السلام روایت کند: مراد به این آیه، قمار است. و بود در قریش مردی که قمار می کرد به اهل و مال خود، پس نهی فرمود

خدای تعالی از این. حاصل آیه آنکه اموال یکدیگر را به ناحق و باطل و غیر مشروع تصرف نمائید. (تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحه ۲۳۶، حدیث ۱۰۳، برگرفته از تفسیر اثنی عشری) و یا در تفسیری دیگر از باطل چنین آمده: باطل هر عنوانیست که در شریعت موجب اباحه تصرف نباشد که ناحق و ناروا و بدون مجوز دخالت در مال غیر است و از حضرت صادق (ع) بقمار و از حضرت باقر (ع) بربا و قمار و نجس و ظلم تفسیر شده است و استثناء منقطع است یعنی بهیچ عنوانی صرف مال غیر را ننمائید مگر بعنوانیکه مجوز باشد مانند تجارت از روی رضا و رغبت چون بعنوان غیر مجوز شرعی تصرف در مال غیر صرف اموال باطل است. (تفسیر روان جاوید ج ۲ ص ۴۸) این تسلط و اختیار ضمن بیان حق آزادی حرمت ذاتی و کرامت انسان را هم می رساند چراکه انسان که مخلوق اشرف خدای متعال نام گرفته اموال و جانش هم بتبع این احترام و کرامت ذاتی محترم می باشند و تجاوز به حریم انسانها بدون اجازه شامل: غصب و سرقت و ... بر اساس محتوا و مفهوم این قاعده جایز نمی باشد فلذا انسان آزادانه (البته بدون اسراف و تبذیر که بر اساس آیات و احکام مستنبط ان حرام می باشد) تسلط بر مال و جان خود داشته و غیر از آنجا که محدودیت شرعی و دینی می باشد از جان و مالش می تواند استفاده مادی معنوی و یا حقوقی نماید و هیچ کس غیر از داشتن مجوز شرعی نمی تواند انسان را از این حق محروم نماید. سلطنت مزبور در اصل تسلیط، اولاً و بالذات مخصوص ذات اقدس اله، و ثانیاً و بالعرض برای مالکان اموال، می باشد. بنابراین، انسان بر سلطنت خود، سلطه ندارد و سلطنت او محدود و مقید به دستورات شارع مقدس می باشد. پس حق آزادی و حق کرامت انسانی نهفته در این قاعده فقهی می باشد.

## دو قاعده سوق و صحت

### کرامت انسانی

در این دو قاعده که پیرامون صحت بازار مسلمانان و آنچه در آن عرضه می شود (قاعده سوق) و صحت فعل و رفتار مسلمانان (قاعده صحت) سخن به میان آورده می توان یکی از مبانی حقوق بشر شامل کرامت انسانی را به وضوح مشاهده نمود. کرامت انسانی از نوع اکتسابی، کرامتی که برگرفته از برخی آیات قرآن خاصه آیه ۱۳ سوره مبارکه حجرات (ان اکرمکم عندالله اتقاکم) می باشد جایی که ملاک کرامت تقوی الهی معرفی می شود و تقوی در سایه ایمان بدست می آید فلذا از آنجا که مسلمانان بر اساس تشریف به دین و البته تقید به احکام شرعیه دین داشته باشند، صاحب کرامت می شوند حرمت و کرامتی که در احادیث تأکید ویژه ای بر حفظ آن شده آثار، فوایدی و حقوقی را شامل حالشان می نماید که علاوه بر آنچه همه انسانها در نوع خلقت برایشان ایجاد شده کرامت ذاتی آنهاست، از جمله این حقوق را که قبلاً شامل عرض و جان و مال مومن و مسلمان می شد، می توان در این دو قاعده فقهی دریافت کرد یعنی بر اساس این کرامت اکتسابی حاصله از اسلام، سخن مسلمان و آنچه در بازار توسط گروه مسلمین عرضه می شود می بایست حمل بر صحت و درستی شود. و دارای حرمت و کرامت است و نباید برای صحت آن تحقیق و تفحص شود. در متن این قواعد چنین آمده

قاعده سوق المسلمین: آنچه در بازار و جامعه مسلمانان عرضه می شود پاک و حلال است مگر خلافش ثابت شود.

قاعده صحت: «حمل فعل المسلم علی الصحه» یعنی: اعمال شخص مسلمان، محمول بر صحت و درستی می باشد.

قاعده لا میراث للقاتل

یعنی: قاتل از ارث مورث، محروم است.

حق حیات

از آنجا که انواع قتل به عمدی و غیر عمدی تقسیم شده و هر یکی از این نوع قتل به مشروع و غیر مشروع تقسیم می شود که در مجموع ۴ حالت ایجاد می شود عدم ارث بردن قاتل که وارث بوده در موقعی که مورث را به قتل رسانده چنانچه از طریق مشروع مانند دفاع از جان و مال و ناموس بوده از این قاعده مستثنی بوده و اگر چه عامدا یا خطئا قتل مشروعی رخ داده باشد شامل ارث می شود و این نظر مشهور علماء شیعه است. همچنانکه در ماده قانونی آمده

اما در بحث قتل غیر مشروع که بر اساس آنچه از حرمت قتل نفس و سلب حق حیات توسط قاتل ایجاد شده و که توسط قاتل زیر پا گذاشته شده (جزاء سَبِيَّةً سَبِيَّةً مِثْلَهَا (۲۰۸ شوری) - وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأَذْنَ بِالْأَذْنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۴۵ مائده)) بر اساس آنچه در احکام شرعی قانونگذار و حاکم شرع به نسبت مقابله و معامله در نظر گرفته است از جمله احکام قصاص و قتل نفس که مویدات قرآنی دارند نوع از قتل سبب سلب ارث می شود با در نظر گرفتن این فرض که قتل از نوعی بوده که بر اساس قوانین و احکام، حکم به ممنوعیت بهره مندی قاتل از دریافت ارث مورث مقتول می نماید این قاعده را می توان موید حق حیات دانست.

همانطور که شهید ثانی می فرماید:

والحکمه الکلیه فیه انه لو ورتنا القاتل لم یأمن مستعجل الارث این یقتل مورثه فاقتضت المصلحه حرمانه مواخذه له بنقیض مطلوبه (مسالك، جلد دوم

صفحه ۳۱۳ سطر دوم و سوم)

بدین معنی که این حرمت وارث از بردن ارث در صورت قتل مورث بر اساس اقتضای مصلحت و مواخذه ای است برای قاتل جهت عدم ایمنی قاتل در بدست آوردن ارث بدلیل نقض مطلوب می باشد

که به نظر مراد از مطلوب همان حرمت قتل نفس و حق حیات سلب شده است. و این سیاست جزایی در مواقع طمع وارث در تسریع دریافت ارث است و برای از بین بردن انگیزه دریافت سریع ارث و امنیت جان وارث و حفظ جان وارث که بازهم در برگیرنده حق حیات می باشد قانونگذار و حاکم شرع از روی این قاعده اقدام به منع دریافت قاتل وارث در دریافت ارث مقتول نموده است.

**قاعده من احیی ارضاً فهی له** (یعنی: هر کس که زمینی را احیا کند از آن اوست.) **قاعده من استخراج ماء فهی له** (یعنی: هر کس آبی را استخراج کند از آن اوست) **قاعده حیازت** (یعنی: هر کس که حیازت ملکی را نماید مالک آن خواهد شد) **الزرع للزارع** و **لو کان غاصباً** (یعنی: زراعت و کشت از آن زارع است ولو در زمین غصبی باشد) **حق کرامت اکتسابی**

سه قاعده بالا بر حسب یکی از آیات قرآن که در سوره مبارکه نجم آیه ۳۹ ذکر شده است (وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) و هر آنچه برای انسان در نظر گرفته و باقی می ماند در سایه تلاش و کوشش خود انسان است در ترجمه این آیه آمده: و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست این آیه در بخش آیات کریم و مبانی حقوق بشر در آن مورد بررسی واقع شده و همانگونه که ذکر شد سعی و تلاش انسان که تنها ابزار بدست آوردن هر آنچه در دنیا خواهان آن است به نوعی کرامتی است اکتسابی که شما را در دنیا سربلند و موفق می نماید که اگر این سعی و تلاش در راستای کسب معارف الهی و طبق دستورات ادیان الهی و در مسیر حق باشد، آخرت را هم در کنار دنیا آباد می نماید به هرحال سعی و تلاش به عنوان عنصری مهم در این آیه معرفی شده و همانطور که بدون استثناء از سعی صحبت شده نشانگر این است که در هر زمینه ای این جهد و کوشش است

که برای انسان می ماند و حال با ذکر این مقدمه و اینکه جهد و سعی و کوشش که انسان می نماید باعث کرامت می شود کرامتی که فراگیر و ذاتی نیست فلذا کرامت اکتسابی است، پس در این سه قاعده بر حسب سعی در احیاء زمین سعی در استخراج آب و سعی در حیازت چیزی (حیازت در لغت به معنای ضمیمه کردن است، گویا کسی که مکائی را حیازت می کند، آن را تملک کرده و به دارائی هایش ضمیمه می کند. اما در اصطلاح فقهی، حیازت یکی از اسباب ملکیت است و مقصود از آن تسلط بر چیزی است که آن چیز قبلاً، مالکی نداشت؛ مانند ماهی های دریا، زمین های بایر، علوفه ها و غیره.) باعث تملک و استیلاء و تسلط بر آن بوده و نتیجه تلاش انسان در موارد بالا بدست آوردن موارد ذکر شده است و این مصداقی از آیه مورد نظر و در نهایت مبین کرامت اکتسابی حاصله از سعی است که مدنظر آیه فوق الذکر می باشد. در قاعده فقهی زراعت که اشاره به این موضوع دارد که زراعت ولو در زمین غصبی صورت گرفته باشد باز هم آن زراع است که باز هم اهمیت سعی و تلاش را رسانده و از هدر رفتن زحمت تا حد امکان جلوگیری می نماید اما در قاعده فقهی دیگری (قاعده الغاصب یوخذ بالحق الاحوال) با غاصب به شدیدترین احکام رفتار می شود. جواهر الکلام، کتاب غصب، ص ۱) اشاره به در نظر گرفتن اشد مجازات برای غصب کننده دارد که این جامعیت احکام و اصول قاعد فقهی را می رساند که هم اهمیت به سعی و تلاش و مجاهدت البته در راه شرع و قانون در آن نادیده گرفته نمی شود و هم با متخلفان به شدت مجازات تعیین می گردد که از این قاعده فقهی بدست می آید کشاورز زحمت کش در زمین زراعی با توجه به تلاش و سعی در راه کسب حلال ماجور به اجرش است که متناسب با بحث کرامت اکتسابی مورد نظر این مقاله است از طرف دیگر و بر اساس قاعده مجازات غاصب کسی که زمین را غصب می نماید هر چند تلاشی نموده و به منفعتی رسیده اما آنچه از تلاش به آن رسیده با توجه به قانون و شرع ملکیت برای او به حساب نمی آید و می بایست بخاطر کسب آنچه حق او نبوده مجازات نیز گردد فلذا بر اساس آیه ۳۹ سوره نجم درست است سعی و تلاش برای انسان می ماند و داشته هایی ایجاد می کند اما بر اساس آیاتی دیگر و احکام مستنبط آن سعی در راه خدا باعث هدایت می گردد (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا سوره مبارکه عنکبوت آیه شریفه ۶۹) و غیر از آن چنانچه بر اساس ایمان و تقوی نباشد اگر هم کسبی حاصل شود به حساب نمی آید. (قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)

۱-۲۸-۵ قاعده نفی سبیل

یعنی: خداوند هرگز کافران را بر مومنان تسلطی نداده است (این قاعده برگرفته از آیه ۱۴۱ سوره مبارکه نساء است که می فرماید: و لن يجعل الله للكافرين على المومنين سبيلاً)

کرامت اکتسابی

همانطور که از متن این قاعده مشخص و مبین است، جایگاه مومنان نسبت به کافران و انسانهای بی ایمان مدنظر می باشد که از عدم تسلط گروه بی ایمان بر مومنان است.

از آنجا که حرف لن که معنای هرگز، هرگز نه را می رساند (فرهنگ لغت معین) همچنین با توجه به نکره آوردن کلمه سبیل نشان از این است که خدای متعال اراده نموده گروه بی ایمان بر مومنان هیچ گونه راه تسلطی داشته باشند و این قاعده خود بیانگر کرامتی است که مومنان پس از ایمانشان بدان نائل شده اند و آن کرامت اکتسابی است. فلذا این قاعده هم به یکی دیگر از اصول و مبانی مورد نظر این تحقیق یعنی کرامت انسانی اشاره می نماید.

### قاعده لا مهر لبغیه.

یعنی: زن زانیه، مهریه ندارد

کرامت انسانی از مفهوم مخالف

همچنانکه در مبحث کرامت انسانی از جمله موارد و مصادیق کرامت انسانی ازدواج معرفی شد که با توجه به ایجاد سپری برای کنترل غریزه شهوت جنسی و بکارگیری آن در آنچه خدای متعال حلال نموده همچنین برکات بی شمار دیگری که ازدواج تشکیل خانواده برای افراد آن دارد در نقطه مقابل عدم بهره مندی از این موهبت الهی و تبع محرومیت از فضائل آن اولین و مهمترین آسیب بی بند و برای غریزه جنسی است که در ادامه باعث تنزل شخصیت فردی و اجتماعی افراد مجرد و از دست دادن کرامت ذاتی الهی و دیعه نهاده شده در فطرت انسان است البته آلودگی به هر گناهی این موضوع را برای انسان به دنبال خواهد داشت اما این قاعده در مورد موضوعی صحبت می کند که مرتبط با امر مقدس ازدواج است. یعنی انحراف غریزه جنسی پس از ازدواج هم امری نکوهیده بلکه ناپسند تر است زیرا زمینه بهره مندی از این غریزه در جای حلال برای انسان فراهم شده اما انسان با زیاده خواهی و طغیان نفس باز هم دامن را آلوده می نماید.

بدین خاطر تن دادن به خواسته های جنسی غیر از جایگاه حلال خود مثل زنا (چه در زمان ازدواج و چه قبل آن) غیر از آثار مخرب روحی و روانی غرامات و جرائم مادی و قانونی را هم گریبانگیر اشخاص آلوده به این گناه می نماید که در این قاعده از زنان زانیه سخن به میان آمده که از مهریه خود محروم می شوند و این نشانگر تنزل شخصیتی این افراد است که اگر به حلال خود بسنده می نمودند این تنزل شأن و حرمت برایشان رخ نمی داد پس در این قاعده از مفهوم مخالف، کرامت اکتسابی در امر ازدواج به دست می آید که در صورت انحراف از آن حتی در زمان مزدوج بودن اضرائی برای طرفین به همراه خواهد داشت و هر آنچه از مزایا که برای پابندی به امر ازدواج بای افراد در نظر گرفته می شود به همان مقدار با متخلفین در این زمینه برخورد شده ولو به قیمت کسر شأن و حرمتشان گردد که در قوانین در مبحث زنا و مردان همسردار مجازات سخیف و بسیار خوار کننده سنگسار (سنگسار مختص دین اسلام نیست، سنگسار یکی از شیوه های رایج در زمان شکل گیری کتاب مقدس بوده و در یهود، جرم هایی مانند قربانی فرزند برای بت ها، زنا و کفرگویی مجازاتشان سنگسار بوده است (کدخدایی)، «بررسی حکم سنگسار در اسلام» ص ۲۱)) در ملاء عام و با پرتاب سنگ حاضران که واقعا ویرانگر کرامت ذاتی و اکتسابی افراد می باشد در نظر گرفته شده است. به عبارتی به اندازه ای که انسان حرمت ذاتی خود را در نظر نگیرد و با ارتکاب به جرائمی مثل لواط و مجامعت با زنان یا مردان همسردار خود آغازگر تخریب شخصیتی خود شود قانون نیز ابائی از تخریب شخصیت این افراد ندارد زیرا این جزا و انعکاس عمل خود اشخاص است همانجا که خدای متعال می فرماید: جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا (سوره مبارکه شوری آیه شریفه ۴۰) انتقام و مجازات هر بدی، مانند آن بدی است.

۱-۲۸-۷ قاعده الخراج بالضمنان.

یعنی: منافع در مقابل ضامن بودن است.

مساوات و برابری

این قاعده فقهی شاید ارتباط مستقیمی با مبانی مورد نظر این تحقیق نداشته باشد اما بدین خاطر بیان گردید که اشاره به مبحثی در مورد مسائل مربوط به حق در آن حق وجود دارد که پیشتر در این تحقیق نیز بدان اشاره شده است و آن ارتباط متقابل حق و تکلیف است همانطور که بیان شد هر انسانی که دارای حقی است به همان اندازه درباره حقوق سایرین نیز مسئول و مکلف بوده و می بایست حقوق ایشان را رعایت و به نسبت ادای حقوق ایشان دارای تکلیف می باشد. اما در این قاعده فقهی هم به نوعی بیانی در این زمینه داشته و موید و بیانگر این است که اگر انسان منفعتی برایش حاصل می شود در قبال این منفعت و حفظ آن و تبعات آن ضامن است و (البته در در مورد اینکه موضوع قاعده محل اختلاف علماء است محل بحث تحقیق نیست بلکه اصل مفهوم کلی قاعده بدون محل نزاع آن مورد نظر می باشد) همچنانکه نظر کلی علماء شیعه (طوسی)، المبسوط فی فقه الامامیه، تصحیح محمدتقی کشفی، ج ۲، ص ۱۲۶؛ آل بحر العلوم، بلغه الفقیه، ج ۱، ص ۱۷۷؛ انصاری، المکاسب، ج ۱، ص ۲۸۹) قاعده «الخراج بالضمنان»، محدود به منافع مستوفات و عقود صحیحه می باشد. پس هر جا ردّ عین روا باشد، منافع به دست آمده از عین به خریدار برمی گردد و فروشنده از منافع عین بهره ای نخواهد داشت؛ چراکه هر خریدمندی هر گاه ضمانت ملک دیگری را برعهده بگیرد و ضمانت نابودی آن بر دوش او بار شود، این کار را به هدف بهره وری از منافع آن عین انجام می دهد.

پس سود و بهره عین به خاطر پذیرش ارادی این ضامن، از آن خریدار است. به تعبیر دیگر طبق مبانی ایشان این قاعده، اثبات «عدم ضامن» می کند؛ یعنی خریدار به سبب منافع مستوفات که ناشی از یک عقد صحیح بوده و بعداً به دلیل شرعی و قانونی یا به تراضی، فیما بین ردّ عین کرده است، در قبال فروشنده هیچ مسئولیت و ضمانتی ندارد؛ چراکه این منافع در برابر ضمانتی بود که در صورت تلف عین متوجه خریدار می شد.

و آنچه مدنظر از این تحقیق در بیان این قاعده است همین موضوع است که به نوعی اگر حق را برای هر انسان شامل یک منفعت بدانیم انسان در قبال رعایت حقوق دیگران که دارای تکلیف بوده و ملزم به رعایت آن است متقابلاً در قبال رعایت حقوق دیگران نیز ضامن می باشد.

البته از منظر عالم و فقیه معاصر شیعه حضرت امام خمینی که قائل به ورود این قاعده در مباحث حکومتی می باشد با این توضیح که:

اینکه از منظر امام خمینی(ره): «همه زحمت انبیا برای این بود که یک عدالت اجتماعی درست بکنند برای بشر در اجتماع» و مقتضای عدالت اجتماعی این است که شهروندان از منافع و ضررهای جامعه به طور یکسان بهره‌مند شوند و تحمیل ضررهای ناشی از اقداماتی که دولت به جهت منافع و مصالح عمومی انجام می‌دهد به اشخاصی خاص و عدم جبران آن از محل منابع عمومی، ظلم به آن اشخاص می‌باشد و حاکمیت باید «از ظلم و جور احتراز داشته باشد و به مال و جان و ناموس آنها تجاوز نکند» (صحیفه امام خمینی، ج ۱، ص ۳۸۶)

فلذا از منظر ایشان قاعده «الخراج بالضمنان و نحوه برداشت مورد اشاره ضمن هماهنگی با نظریه «تساوی شهروندان در تحمل هزینه‌های عمومی» که حقوقدانان در مبانی مسئولیت مدنی مطرح کردند؛ و با توجه با اشاره به این مسئله که به موجب این نظریه، تمامی شهروندان به تساوی، عهده‌دار هزینه‌هایی هستند که دولت به منظور تأمین منافع عمومی و یا استقرار نظم، صرف می‌کند و در قبال بهره‌مندی از این امکانات و رفاهیات در خرج مالیات توسط دولت‌ها دارای حقوقی یکسان و مساوی هستند.

۱-۲۸-۸ المومنون عند شروطهم

یعنی: مومنان به شرطهایشان پایبندند (محقق داماد، قواعد فقه، بخش مدنی ۲، ص ۳۷)

اوفوا بالعقود (قانون ۱۰ ماده مدنی)

یعنی: به پیمانها و قراردادهای خود وفا کنید.

کرامت انسانی

یکی دیگر از قواعد فقهی که در برگزیده یکی از مبانی حقوق بشر در محتوای خود می‌باشد قاعده پایبندی مومنان نسبت به شروطشان می‌باشد این قاعده که از حدیث نبوی که در بالا ذکر شد بدست آمده و در این آیات نیز مرتبط با این قاعده می‌باشند:

«والموفون بعهدهم اذا عاهدوا...» مؤمنان کسانی هستند که به عهد خود وفا می‌کنند و «و الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون» (آنان که ادای امانت و وفای به عهد را مراعات می‌کنند)، همان طور که حکم عهد و پیمان بندگان با خداوند را بیان می‌کند، پیمانهای خصوصی میان مردم را نیز در برمی‌گیرد. البته شرط و عهدی که مخالف سنت و حلال و حرام الهی نباشد عمل به آن مدنظر است والا از آیه ای نظیر: «و لا تُلْقُوا بِأیدیکم اِلٰی التَّهْلُکَةِ» (بقره/۱۹۵) و یا حدیثی با این مضمون:

حدیث دیگر داریم: «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ اِلَّا كُلَّ شَرَطٍ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَجُوزُ» (من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۰۲)

فلا عمل به شرطی که در تضاد با آیات وحی باشد نه تنها واجب نیست بلکه عقلا و شرعا حرام است فلذا این محل بحث درباره این قاعده نیست بلکه منظور نویسنده در بیان این قاعده این است که این قاعده ضمن ارزش گذاشتن به دایره ایمان یکی از صفات اخلاقی مومنان را اشاره دارد که مومن به شرط و یا عهدی که می‌بندد متعهد خواهد بود و حوادث و منافع و یا مواردی از این دست او را از عمل به مفاد شرط باز نمی‌دارد در اینجا با توجه به بیان کلمه مومن به نوعی اشاره به کرامت اکتسابی دارد و این بقاء بر قول و شرط را ویژه و مختص انسان مومن نموده که نشانه شأن و جایگاه ایمان مکتسب برای انسان می‌باشد و بیانگر کرامت انسانی که یکی از مبانی مدنظر این تحقیق در حقوق بشر می‌باشد. لازم به ذکر است محتوای حدیث عقلا پایبندی به شرط (موافق قرآن و سنت) را به نوعی واجب می‌داند اما محل بحث ما قائل شدن این مومنان است که این مومن است که باید پایبند شرطش بماند چون مومن است و در محدوده بندگی و ایمان به خدا وارد شده این محدوده دارای حریم و شأن است که برای عدم خدشه دار شدن تکالیفی دارد که عدم انجام این تکالیف ایمان انسان را زائل می‌نماید فلذا مومن پای شرطش می‌ماند و این مرتبه ای از کرامت است که پس از ایمان برای انسان در نظر می‌گیرند تا رشد و کمالش در قبال عمل به این تکلیف ایجاد شود و همه این موارد هم از کرامت انسانی اکتساب شده از ایمان است و هم باعث تکامل در ایمان و افزایش کرامت انسانی می‌گردد. قاعده اوفوا بالعقود نیز در راستای کرامت مومن است چرا که زمانی که انسان تشرف به ایمان پیدا نمود انتظار پایبندی به هرگونه عهد و پیمانی از او طبیعی است فلذا عقد و قرار و پیمانی که در اینجا امر به انجامش شده لازمه ایمان و همان کرامتی است که مومن دارد و زیننده اوست تا متهم به بدقولی و عدم ثبات در عقیده نشود بر پیمان خود باقی بماند

قاعده جب (اصل ۱۶۹ قانون اساسی ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی - ماده ۴ قانون مدنی القواعد الفقهیه، ج ۱، صص 61، 63)

۱-۲۸-۹ الاسلام یجب ما قبله

یعنی: مسلمان شدن، گناهان پیش از آن را پاک می‌کند

حق کرامت انسانی

این قاعده که در برگزیده حدیث نبوی می‌باشد، پر واضح است که ارزش و حرمت و شأن و جایگاه دین و خاصه دین مبین اسلام را می‌رساند که باعث رهایی انسان از شر گناهان و پاک شدنش به محض قبول و ورود به این دین الهی می‌شود که البته دین حقه و واقعی و کامل در حال حاضر و بر اساس مستندات قرآنی (ان الدین عند الله الاسلام. همانا تنها دین [پذیرفته شده] در نزد خداوند، اسلام است. و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه. هر کس غیر از اسلام، دینی را برگزیند، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود. (سوره آل عمران آیات ۱۹ و ۸۵)

و روایی دینی جز دین مبین اسلام نیست این کسب جایگاه و کرامت که در این قاعده به صراحت آمده ارتباط مستقیم با یکی از اصول و مبانی مهم حقوق بشر یعنی کرامت انسانی دارد. فلذا بر اساس آیه شریفه کریم ترین شما با تقوی ترین شماست و با توجه به اینکه تحقق تقوی الهی و خداترسی فقط و فقط در راهی حاصل می شود که خدای متعال برای بنده اش در نظر گرفته است و آن راه دینداری است فلذا تکریم انسانها به اندازه و درجه دینداری ایشان است پس هر چه دیندارتر با کرامت تر و نزد خدای متعال محبوب تر و این همان اصل کرامت انسانی اکتسابی است که در این قاعده فقهی بدان پرداخته شده است.

#### دم المسلم لا یذهب هدرا (مواد ۱ 6 و 2 6 قانون مجازات اسلامی)

یعنی: خون مسلمان نباید پایمال شود

حق کرامت انسانی

این قاعده نیز ضمن ارزش گذاردن به جایگاه انسان در واقع ارزشی مضاعف به انسانی که دین حقه الهی را انتخاب کرده و در راه هدایت می باشد عطا نموده است که همانطور که در مورد قبلی بیان شد این قاعده هم بیانگر کرامت یک انسان مسلمان می باشد که به واسطه اکتساب دین کرامت اکتسابی یافته است.